

اخلاق سیاسی :

ضابطه ای در حال تازه شدن مجدد

مشکل می نماید، آنچه را که امروز به نام سیاست عمل می شود، در کنار اسم "اخلاق" قرار دهیم، ولی نه ... "اخلاق سیاسی" به حیث یکی از شعبات اخلاق، مورد تعمق و توجه است و تا هنوز اخلاق زنده است و می تواند و باید احکام اش را بر سیاست تطبیق و تحمیل کند.

در این اواخر به دلیل اگر "بداخلاقی" نه، بلکه به دلیل کم اخلاقی و یا فقدان اخلاق، به مسئله حضور و غیابت اخلاق در حوزه سیاست و امور سیاسی مباحث زیادی به راه افتاده است، اعمال و افعال آتی زمینه طرح این مباحث را فراهم ساخته است

- شیوع بی حد و حصر فساد در فعالیت های سیاسی
 - دروغ و دروغ پردازی
 - عهد شکنی
 - دسیسه کردن
 - نقض ارزش های بشری توسط سیاستمداران و گروه های سیاسی
 - نقض فاحش و صریح نرّم های اخلاقی در حوزه سیاست
 - برای کوبیدن رقبای درونی و برونی به تبلیغات و اقدامات "غیر اخلاقی" متوسل شدن
 - ثبت جعلی دارایی ها
 - فرار و گریز از پرداخت مالیات
 - ثبت های ساخته کارانه دارایی های مجرمانه به حساب همسر و یا فرزندان و اقارب دیگر
 - اسناد جعلی تحصیلی
 - اسناد جعلی مالکیت
 - عوام فریبی
 - خدعه و فریب در زندگی رسمی و عامه
 - نقض اصول حقوق بشری توسط احزاب و گروه های تبارگرا در برابر گروه های رقیب و همدیگر را متهم نمودن به فقدان خصایل اساسی انسانی
 - سوء استفاده از قدرت توأم با نقض نرّم های اخلاقی
 - رکیک شدن روز تا روز کلام و بیان سیاست و سیاست مداران
 - رقابت و همچشمی در زیر پا کردن هرچه خشونت بار نرّم های اخلاق و...
- این رخداد ها و رخداد های دیگر خلاف اخلاق، عده ای از اندیشمندان، دست اندر کاران امور سیاسی و سیاست شناسان را به این واقعیت تکان دهنده معطوف گردانیده است که عرصه کار و بار سیاسی با نقض خشونت بار ارزش های معنوی، اخلاقی و در نهایت با تخطی ارزش های انسانی مواجه است، به گونه ای که انگار آهسته آهسته نقض ارزش های متذکره با طفره رفتن از مکث و تعقیب آن، با معافیت "پذیرفته شده" بدرقه گردیده باشد.

اعمال، فعالیت‌ها و تاکتیک‌های سیاسی که توسط کارکنان مربوط آن به عمل آورده می‌شود، و ارزش‌های معنوی و اخلاقی را تخریش می‌نماید، در زمان ما چنان افزایش یافته و انکشاف کرده است که قوانین جزایی و سایر قوانین مرتبط، به مشکل‌قادر به شمول آن در حیطه "ممنوعیت"‌های اصولی می‌باشند؛ اگر کدام فعل یک سیاستمدار از قبل در قوانین، جز اعمال ممنوعه تعریف شده و مستوجب مؤیداتی شناخته شده باشد، آن فعل از دایره "اعمال غیرجرمی" برون‌گردیده و به حیث یک "تخلف" شناخته خواهد شد، در این حالت این اعمال به حکم قوانین قابل تعقیب بوده و مرتکب آن مورد بازپرس قرار داده شده و به جزای عملش خواهد رسید.

و اما مشکل ما ناظر بر آن اعمال، فعالیت‌ها و تاکتیک‌های سیاسی سیاستمداران و یا حتی احزاب و گروه‌های مربوط آنهاست که با حيله، نیرنگ و چالاکي طوري به فعل می‌آید که نمی‌توان به آن تعریف یک عمل جرمی را اطلاق نمود.

بدون شک در فهرست تخلفات بالا افعالی هم دیده می‌شوند که توسط قوانین جرم شناخته شده اند، اما بنابر نفوذ قدرت‌های اقتصادی، سیاسی، تباری، نظامی و گروهی، مرتکبین آن در برابر قوانین به معافیت دست می‌یابند.

در این بحث ما به فهم تعریف دقیق چند اصطلاح که مکرراً آنها را به کار خواهیم گرفت، نیاز خواهیم داشت.

اساساً اخلاق سیاسی چیست...؟ چگونه آنرا از مفاهیم دیگر رشته‌ها یا حوزه‌های که دارای احکام قاطع برای اعمال و افعال دارند، متمایز خواهیم کرد؟ و باز وقتی از "اخلاق سیاسی" نام می‌بریم، منظور ما "سلوک سیاسی" که نه خواهد بود...؟

به طور کلی اخلاق سیاسی به آن رویه‌ها و شیوه‌های رفتاری یک سیاستمدار و یا گروه سیاسی انتساب می‌یابد که، مناسب و مطابق نُرْم‌های قبول شده اخلاقی جامعه مربوط باشد، طوری که رعایت صادقانه این روش‌های اخلاقی، شیوه‌های "زندگی معنوی" جامعه را رعایت کند، توجه داشته باشیم که "زندگی معنوی" صرف مؤلفه‌های معنوی دینی هم نمی‌باشند، یعنی اکثر اندیشه‌های معنوی انسانی در این حوزه "زندگی معنوی" شامل خواهند بود که اجتماع مذکور آن اندیشه‌ها را به حیث اصول اخلاقی معنوی پذیرفته می‌باشند.

اما اخلاق و رعایت آن در حوزه سیاست از جهاتی اهمیت و خصوصیت دیگری به خود می‌گیرد؛ یکی از شرایط نخستین، "احوال شخصی" یک سیاستمدار در برابر مردم و کشورش، ثبت سوانح شفاف و سفید اوست، که دارای "اخلاق حسنه" بوده و در گفتار و کردار خویش صادق باشد و در وعده‌هایش به مردم خود خلاف نه کند، چنان نیکو کار باشد که نمونه و مودلی برای همه قرار گیرد، در رعایت آداب و اخلاق و عمل نیک، مظهر خوبی‌های فرهنگ مردمش باشد. حضور و موجودیت این خصایل اخلاقی، یک سیاستمدار را کمک می‌کند که وقتی در هیأت یک دولتمرد اتخاذ موضع نمود، برای حمایت و نگهبانی، دار و ندار مادی و معنوی وطن و مردمش با نیروهای معنوی که داراست و به آن باورمند می‌باشد، ایفای خدمت کند، زیرا از یک دروغگو، فریبکار، جعلکار، وعده‌خلاف، دزد، غارتگر داریی عامه، چپاولگر امداد‌های خارجی، رهن، سرکرده مافیای آدمکش، متجاوز، زمین‌خوار، مال مردم خور، متهم به جنایات بزرگ ضد بشری، سرکرده مافیای مواد مخدر، جیره‌خوار اجانب و... که دگر ریشه باور‌های اخلاقی، در او خشکیده است، نمی‌توان "نیکویی"‌های مورد نظر را توقع برد. و نیز چون سیاستمدار و دولتمرد به زودی در آفاق دنیا شهرت پیدا میکند، باید ممثل خوبی‌های عام مردمش باشد و نه لکه‌نگی بر دامن پاک هموطنش. این تذکرات به ظاهر فورملیته و قراردادی جایگاه خاص اخلاق را در قلمرو سیاست به خوبی بیان می‌کند؛ اخلاق در قلمرو سیاست از حالت "احوال شخصی" اش فرا رفته و به مثابه شروط اساسی سلوک مسلکی یک سیاستمدار و یک گروه سیاسی مبدل می‌شود.

"قواعد اخلاق میزان تشخیص نیکی و بدی است، بی آنکه نیازی به دخالت دولت باشد، انسان در وجدان خویش آنها را محترم و اجباری می‌داند..." برخی از علماء اخلاق را "علم زیستن" خوانده‌اند، "بوعلی سینای بلخی در کتاب منطق المشرقین علم اخلاق را "وظایف انسان نسبت به خویشتن" یاد کرده است.

"قواعد اخلاقی به حکم عقل و وجدان از دیر باز لازمه نیکوکاری و پرهیز از گناه و امتناع از نادرستی است که بشر متمدن از گذشته‌های دور تاکنون به آنها اعتقاد راسخ دارد، مانند لزوم اعاده امانت، راستگویی، عفاف و پابند بودن به عهد و جبران خساره زیان نا مشروع..."

"لشک کولاکوفسکی" اندیشمند پولندی می‌گوید: « وجدان متشکل از اصول نیست، نه دکتورین است و نه ایدیولوژی، بیشتر میدان حساسیت است؛ مرجعی درونی است که حضورش را حس میکنیم، زیرا در تجربه‌ای ظاهر می‌شود و یا چیزی را امر و چیزی را نهی می‌کند، تئوری‌ها می‌توانند، درست باشند و یا غلط، حق باشند یا باطل، اما امر و نهی‌ها خواهی و نخواهی وجود دارند، رویداد‌های هستند که در ضمیر آگاه ما روی میدهند.» این تذکرات "لشک" به ما می‌گوید که اخلاق یکی از عناصر بنیادی انسانیت در حوزه فرهنگ انسانی است، کمبود و یا فقدان آن "عرصه انسانی بودن" روابط اجتماعی و جامعه را شدیداً مصدوم و ناجور میگرداند.

واضح است که اخلاق بحیث یکی از شاخه‌های مهم فرهنگ جامعه یک پدیده مجرد و متحجر نبوده بلکه متحول و متغیر می‌باشد، اخلاق هر جامعه نسبت به جامعه دیگر کم و بیش فرق دارد بناءً اخلاق قواعد عام و قواعد خاص را از لحاظ زمانی و مکانی حائز می‌باشد.

لازم است که اصطلاح دیگری را که غالباً در کنار "اخلاق سیاسی" مورد استعمال قرار می‌گیرد، نیز مشخص نموده و تعریف کرد، آن اصطلاح "سلوک سیاسی" است؛ سلوک سیاسی همانند سلوک تخصصی یک طبیب یا سلوک کاری و مسلکی یک قاضی و یا سلوک شغلی یک تولیدار و معتمد، به آن رفتارهای معیاری یک سیاست مدار اطلاق خواهد شد که اصولاً رعایت آن از سوی سیاستمدار توقع برده می‌شود زیرا سیاست هم رشته‌ای از کسب‌ها و شغل‌هاست و سیاستمداران باید معیارهای مسلکی و شغلی‌شان را محترم شمرده مراعات نمایند. در بسیاری موارد، این سلوک اهل سیاست در قوانین - مخصوصاً قوانین مادر که قانون اساسی باشد- به صورت کلی و عمومی معین می‌گردند، و لذا این معیارهای تخصصی و شغلی سیاستمداران تا حدی از قبل در لوایح و مقرره‌ها ثبت و نافذ می‌باشند، در حالی که رویه‌های اخلاقی غالباً از قبل ثبت نبوده اما در جامعه قابل شناسایی و تشخیص هستند و مورد به مورد در نظر گرفته می‌شوند.

بی‌گمان در طرح ریزی "معیارهای سلوک سیاسی" نُرْم‌های اخلاقی در نظر گرفته می‌شوند، همانطور که این نُرْم‌های اخلاقی در طرح قوانین و احکام حقوقی نیز به نحوی منعکس می‌گردند.

یک اصطلاح دیگر هم بعضاً شنیده می‌شود که اصلاً به بحث اخلاق و سلوک سیاسیون رابطه مستقیم نه دارد آن لغت "برخورد سیاسی" است؛ برخورد سیاسی به رفتاری نسبت داده می‌شود که یک شخص در یک مسئله، تماس و توجه سیاسی را معطوف دارد، خواه آن مسئله سیاسی باشد و یا نباشد.

دیگر آنکه اگر ما "موازن اخلاقی سیاسی" داشته باشیم، همانطور که این موازن در برابر جامعه و رقبای سیاسی قابل رعایت اند در داخل حلقه، حزب و همکاران حزبی نیز در نظر گرفته می‌شوند، زیرا در دوران کنونی که وقار کاری و سیاسی تمام افراد برابر و مساوی قبول گردیده است، حرمت‌گزاری اخلاقی به همراهان سیاسی، نیز در رعایت نُرْم‌های اخلاقی شامل و مضمّن اند.

با آنکه محتوای اخلاق سیاسی زیاد موضوع جدیدی هم نیست ولی طرح آن در حوزه سیاست‌گری‌های امروزی کمی جدید می‌نماید که گاهی تحقق آن نه تنها از حکمروایان مسلط بر قدرت سیاسی توقع برده می‌شود بلکه افراد و یا گروه‌های که عملاً در تدارک رسیدن به قدرت اند و این دسترسی

به قدرت را از راه های دموکراتیک و مدنی در سر دارند، نیز مکلف به رعایت اخلاق سیاسی خواهند بود.

در گذشته های دور به سلاطین، شاهان، حکمروایان و رؤسای قبیله و... وانمود می شد که: «نقض رسوم و عادات مردم، اتهام بستن ناحق بر افراد، ظلم و تعدی، عیاشی و هرزه گی، تملک و تصرف اموال افراد، فریب، خدعه، دسیسه، سوء استفاده از قدرت، خویش خوری، دستبرد به بیت المال، دروغ گویی، بد قولی، عوامفریبی و... اعمال زشت اند که نباید یک آمر، سلطان، پادشاه و سردمدار جامعه به آن مبادرت ورزد. ولو این اعمال در قوانین و دساتیر مسجل رسمی جرم هم گفته نه شده باشند، چون مناقض اخلاق عمومی اند، نباید از حاکمان اجتماع سر بزند و میباید اجرا و به فعل آمدن آن برای حکمروایان، نامجاز باشد.

شاید یکی از اسباب "ظل الله" خواندن سلاطین هم این بوده باشد که آنان را در حصار تقدیس، از تعرض و تجاوز به "غیر" مقید سازند و یا هم ممکن است به منظور تأمین امنیت عصمت فرزندان، تمام "رعیت" را به "اولادها و فرزندان" سلطان ملقب می ساخته اند.

بعد به مرور زمان در بعضی از آثار و اندیشه های جوامع شرقی به روشنفکران توصیه می شد که در برابر "توده ها" برده بار، حوصله مند و مؤدب باشند، به اصطلاح "اخلاق توده یی" را فرا گرفته و خویش را به آن آراسته سازند، به توده ها دروغ نه گویند، آنان را احترام کنند، چشم به مال و امیال و ناموس توده ها نداشته باشند، از آنان بی آموزند، در امور، نظر آنان را مراعات کنند و...، اینکه این نظرات چقدر در عمل تحقق یافت یانه، حرف جداست مگر ردیف کردن چنین مفکوره های که در باب "اخلاق سیاسی" مطرح می شود، موضوع بکر بوده است.

اگر به گذشته سیاست، ایدیولوژی های سیاسی و سیاستمداران نگرینسته شود، سیاست بطور کلی "بی اخلاق" و "بی معنویات" هم نبوده است، البته منظور ما از معنویات همان ارزش های انسانی قبول شده و اخلاقیات پسندیده هر جامعه است، درست است که اخلاق جوامع مختلف، بعضاً همسو نبوده اند ولی غالباً در اکثر موارد در رعایت و حمایت از ارزش های عام انسانی و اخلاقی، همسویی و همنوایی داشته اند. یکی از دلایلی که می توان برای اثبات این ادعا رقم نمود. نكوهش اکثر اندیشمندان سیاسی از اندیشه ها و کردار "ماکیاولی" است، زیرا وی جهت توجیه و کامکاری سیاست و سیاستمداران، صریحاً به طور عریان اغلب ارزش های معمول، اخلاقی و انسانی را "سدی" در برابر اجرای سیاست وانمود و معرفی کرده بود، این رویداد میرساند که سیاست در گذشته ها کاملاً تهی از اخلاق و انسانیت هم نبوده است.

بعضی از ادیان و ایدیولوژی ها بر رعایت اخلاقیات و انسانیت در حوزه اجرای سیاست ها تأکید میکرده اند و در ریشه یی ساختن نُرْم های اخلاقی سهم با ارزشی داشته اند.

اما گویی طبیعت و جوهر ذاتی سیاست طوری است که در مراحل مشخصی و یا با دست های مشخصی خواهی ناخواهی در برابر اخلاق و انسانیت به مثابه یک دد و دشمن ظاهر می شود و نمی تواند در زیر پا کردن و انهدام معیار های اخلاقی و انسانی جلو خود را بگیرد، یا به دلیل ارجحیت یک سیاستمدار نسبت به دیگرش، یا به سبب "تأمین نظم"، زمانی هم بنام "عدالت!" و هم به مقصد "حفظ ثبات" و شاید به علل دیگر... به حیث روش اخلاق شکن ظاهر می شود.

زمانی هم سیاستمداران، سیاست ها و ایدیولوژی های متعلقه شان را، مجهز به اخلاقیاتی!! می ساخته اند که وسایل و مکملاتی برای تحقق و جهت دهی سیاست ها و دستاورد های شان می بوده است؛ "اخلاق ها و انسانیت های!!" که می توانسته با تجاوز، قتل، جرایم شنیع علیه جسم و روح انسان، چور و چپاول، غارت، قتل عام، تصاحب اموال و نوامیس آدم ها، برده سازی و کنیزگردانی زنان و... جور بیابند و آزادی انسان را مانند تفاله گوشت ها و میوه های جویده شده و یا نسوار خمار باخته به دور بی اندازند، و سپس این همه را با منطق بلند بالا، "اخلاقی!!" و "انسانی!!" ثابت و توجیه نمایند.

آری سیاست این چنین کرشمه ها را در تاریخ بار ها و به کررات به نمایش گذاشته است. چه باید کرد اخلاق تقریباً در مقطع های از تاریخ "تپک خور" سیاست بوده است.

جوامع جنگ زده که مراحل دردناک و فرساینده فقدان رعایت اصول اخلاقی و نُرم های معمول انسانی و شغلی را طی کرده و در حال سپری کردن آن است، اولاً سیاسیون آن حائز آگاهی تخصصی شغلی بلند نمی باشند، شرایط و اوضاع جنگی و بی ثباتی فرصت خوبی را برای افراد و گروه های دست و پایی و چالاک فراهم ساخته است تا در کسوت "سیاستمدار"، "حکومت گر" و "سیاستمرد!!" مقامی را در جامعه تصاحب کنند، این سیاستگران، ناآگاه از نُرم های شغلی که به آن پرداخته اند، نه به سوابق زندگی شخصی و کار های که کرده اند، توجهی می کنند و نه در اجرای مسؤلیت های که از آدرس یک سیاستمدار بر عهده خواهند داشت، وقعی میگزارند.

جامعه جنگ زده آن قابلیت بلندی را دارا نخواهد بود که تولد گر، سیاستمداران حرفه یی و کارکشته ای باشد که رمز و راز روز را در باب اخلاق سیاسی در سر داشته باشد، جامعه رشد نیافته در تمام شؤون و جامعه "بونه" که رشد قد و طول و عرضش با سن و سال و گفتار و کردارش، تناسب طبعی و منطقی ندارد و اندیشه اش مقوله های نامرتب و بی سنجش و فاقد تحلیل و به نحوی فیس بوکی است و لذا نه وارثین تنظیمی اش و نه عده ای از تحصیل یافته گان "اکسپرس اش" فرصتی برای فهم آرمان های اخلاقی دیروز و امروز انسان را در اختیار دارند. وقتی آگاهی علمی و تخصصی در اختیار نباشد، در غیابت باورمندی به "معنویت انسانی" فهم اخلاق و اخلاق سیاسی میسر نخواهد گردید.

پس در این جریان محلی برای شناسایی و فهم و تحلیل و تعمیل اخلاق سیاسیون و حکمروایان باقی نمی ماند، هر که همانچه دارد خدا و وس همان را، به عمل میآورد، حال که دوران "حرمسرا آرای" سپری گردیده است پس می توان با ثروت های انباشته، به مود روز قانوناً و عرفاً چند زن "منکوحه" را در کنار خود قطار کرد و به مود روز برای حقوق بیچاره زن هم گلو پاره نمود، چنین است اخلاق سیاسی ما.

در این هرج و مرج معنوی جامعه، چگونه از سردمداران اش خواهان بود که نیات و اغراض شخصی و گروهی شان را در لای جامعه خواسته های مردم مظلوم نه پیچانند، در رویه های شان آداب عمومی را مراعات کنند، به مردم دروغ نه گویند، به خدعه و فریب دست نه یازند، توطئه و دسیسه را دگر کنار بگذارند، امانات مردم مظلوم را که به یغما برده اند، به آنان برگردانند، از جعل و ساخته کاری دست بکشند، اخلاق سیاسی را محترم بشمارند تا مردم در گفتار و کردار سردامداران جامعه شان "اخلاق حسنه" را ببینند...

پایان